

تحلیل ساختار داستان‌های سهراب، سیاوش و فرود بر اساس نظریه استروس

پروین پیکانی*

دانش‌جوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام، ایران

رحمان ذبیحی**

دانش‌یار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام، ایران (نویسندهٔ مسؤول)

علیرضا شوهانی***

استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام، ایران

محمد تقی جهانی****

استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ایلام، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۴

چکیده

لوی استروس، مردم‌شناس فرانسوی، برای شناخت ساختار اسطوره‌ها، آن‌ها را به واحدهای سازنده تجزیه می‌کند و می‌کوشد با چینی جدید، دلالت‌های پنهان آن‌ها را کشف کند. در پژوهش حاضر با استفاده از نظریه استروس و با روش توصیفی - تحلیلی، ساختار داستان‌های سهراب، سیاوش و فرود تحلیل شده است. سه قهرمان یادشده، از پهلوانان دوره شاهنامه هستند که علاقه به سرزمین پدری و خدمت به سرزمین مادری از ویژگی‌های مشترک آن‌هاست. تقابل‌های دوگانه خودی/بیگانه (ایرانی/انیرانی)، پدر/پسر و پدرسالاری/مدرسالاری، سه تقابل مهم این داستان‌هاست که در بروز تراژدی نقشی مهم دارند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که اقامت قهرمان در سرزمین مادر که تقابل خودی/بیگانه را پدید می‌آورد، مهم‌ترین عامل در سرنوشت اوست. هم‌چنین در داستان سهراب و فرود، برخورد و مبارزه با قهرمان دوره از نبرد با دشمن اصلی مهم‌تر است و اعمال به‌ظاهر اتفاقی ایرانیان منجر به مرگ قهرمان می‌شود. این امر به سبب تقابل تفکر مدرسالار ایرانی در برابر تفکر مدرسالار فرهنگ‌های دیگر است.

کلیدواژه‌ها: استروس، ساختارگرایی، سهراب، سیاوش، فرود.

*. p.paykani1@gmail.com

** . r.zabihi@ilam.ac.ir

*** . a.shohani@ilam.ac.ir

**** . m.jahani@ilam.ac.ir

مقدمه

جستجو برای یافتن معانی متون و دلالت پنهان آن‌ها، سبب شده است تا نقد ادبی با رشته‌هایی متعدد در ارتباط و تعامل باشد. یکی از این رشته‌ها که نقد ادبی با آن ارتباطی ژرف دارد، انسان‌شناسی است. انسان‌شناسی از مجموعه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی است که دارای گرایش‌های متفاوتی است. در یکی از تقسیم‌بندی‌ها، انسان‌شناسی به شاخه‌های «انسان‌شناسی جسمانی، اجتماعی، اقتصادی و...» (لورا گوران، ۱۳۷۰: ۲۷۴) تقسیم شده است؛ اما غالباً مباحث انسان‌شناسی را در دو دسته کلی «انسان‌شناسی اجتماعی و انسان‌شناسی زیستی» (فولی، ۱۳۹۲: ۱۲۳) بررسی می‌کنند. انسان‌شناسی اجتماعی یا مردم‌شناسی بر موضوعات فرهنگی جوامع تمرکز دارد. «مردم‌شناسی اجتماعی و فرهنگی اساساً به جوامع ابتدائی می‌پردازد، جوامعی که در بطن آن‌ها فرآیندهای روانی - اجتماعی از ساختارهای زبان‌شناختی، اقتصادی و حقوقی جدایی‌ناپذیرند» (پیازه، ۱۳۸۴: ۱۲۹). گستره مطالعات مردم‌شناسان طیفی وسیع از موضوعات را شامل می‌شود. «مطالعات آنان درباره فرهنگ به‌طور معمول شامل شناخت اسطوره‌ها، سنت‌ها، آوازها، افسانه‌ها، داستان‌های قومی و مراسم و بررسی نمادها، ارزش‌ها و مفاهیمی است که در رفتارهای نهادی منعکس است» (محسنی، ۱۳۸۶: ۹۹). برای بررسی جوامع ابتدایی و به‌ویژه اساطیر و افسانه‌های آنان، نظریه‌ها و روش‌های متفاوتی بیان شده است. یکی از مهم‌ترین نظریه‌ها، تحلیل ساختارگرایانه پدیده‌های انسان‌شناسی فرهنگی است. ساختارگرایی شیوه‌ای است که با نام کلود لوی استروس، مردم‌شناس فرانسوی، گره خورده است. روشی که لوی استروس در بررسی مسائل انسان‌شناسی به‌کار گرفته، متأثر از تحولاتی است که در رشته زبان‌شناسی صورت گرفته است. نگاه ساختاری به پدیده‌ها و تحلیل آن‌ها با بهره‌گیری از اصطلاحات زبان‌شناسی سوسور حاصل آشنایی و دیدار استروس با یاکوبسن است. در کتاب *انسان‌شناسی ساختاری*، استروس می‌گوید که روش او با روش زبان‌شناسی ساختاری یاکوبسن مرتبط است (Strauss, 1963: 233). استروس با پدیده‌های مردم‌شناسی فرهنگی به‌سان منتقدی ساختارگرا عمل می‌کند، گویی که پدیده‌های فرهنگی متن‌هایی است که روش ساختاری، دلالت نهفته آن‌ها را آشکار می‌سازد. با توجه به این‌که در نقد ساختاری سه نکته «استخراج اجزای اثر، کشف ارتباط میان اجزاء و نشان دادن دلالتی که در کلیت اثر است» (گل‌دمن، ۱۳۶۹: ۱۰) از اهمیتی به‌سزای برخوردار است، استروس در بررسی توتمیسم به‌عنوان یکی از پدیده‌های مهم جوامع ابتدایی، ابتدا پدیده مورد نظر را

به عنوان رابطه‌ای بین دو یا چند عنصر تعریف می‌کند و سپس در جدولی انواع دگرگونی‌های ممکن این عناصر را نشان می‌دهد و درنهایت جدول را تحلیل می‌کند و ارتباطات ضروری را نشان می‌دهد (استروس: ۱۳۸۶: ۵۱).

روش تحلیلی استروس درباره یکی دیگر از پدیده‌های مردم‌شناسی یعنی اساطیر، با تحلیل توتمیسم اندکی تفاوت دارد. در بررسی اساطیر، تأثیر تحولات زبان‌شناسی بر کشف شیوه خاص او محسوس‌تر است. آن‌چه در آرای یاکوبسن برجسته است و اثر آن بر روش ساختاری استروس کاملاً به چشم می‌آید، طرح «تقابل‌های دوگانه» در زبان و مفاهیم انتزاعی است. «رومن یاکوبسن معتقد است که واحدهای زبانی توسط نظامی از تقابل‌های دوتایی به هم مربوط و محدود می‌شوند. این تقابل‌ها در تولید معنا نقش دارند: معنای تاریک وابسته به معنای روشن است» (چندلر، ۱۳۸۶: ۱۶۰). استروس از تقابل‌های دوگانه برای مرتب‌سازی و چینش عناصر مختلف در جدول‌های بررسی هر اسطوره بهره گرفته است. وام‌گیری استروس از زبان‌شناسی، محدود به تقابل‌های دوگانه نیست. او از بسیاری از اصطلاحات زبان‌شناسی استفاده کرده است. تقسیم دوگانه لانگ و پارول که سوسور برای اشاره به نظام و قواعد زبان در برابر گفتار به کار گرفته بود، به استروس کمک کرد تا ساختار کلی اسطوره را از روایت‌های گوناگون و متفاوت آن جدا کند. «مقصود واقعی مطالعات زبانی، گفتار فردی نیست، بل که بررسی آن نظامی است که شالوده کلیه اعمال دلالی خاص انسان را تشکیل می‌دهد. این بدان معنی است که اگر اشعار یا اسطوره‌ها... را بررسی می‌کنیم، منظورمان از این کار کشف قوانینی (دستور زبانی) است که در آن‌ها به کار رفته است» (سلدن و ویدسون، ۱۳۸۸: ۱۳۵). استروس برای کشف قوانین کلی اسطوره، اساطیر را مانند نظام زبانی تحلیل می‌کرد. همان‌طور که زبان به واحدهای سازنده کوچک‌تری تقسیم می‌شود، اساطیر نیز دارای واحدهای سازنده اسطوره‌ای است. واحدهای اسطوره‌ای (اسطوره‌واج‌ها) از تجزیه اسطوره به کوچک‌ترین واحد معنایی آن حاصل می‌شود. «این اسطوره‌واج‌ها هم‌چون واج‌ها، معنای‌شان را از طریق روابطشان در درون ساختار اسطوره‌ای به دست می‌آورند. قواعد حاکم بر ترکیب این اسطوره‌واج‌ها، ساختار یا دستور زبان اسطوره را تشکیل می‌دهد» (برسler، ۱۳۸۶: ۱۳۳). در ترکیب نهایی اسطوره‌واج‌ها، شباهت‌ها و تقابل‌ها نقشی مهم دارند. استروس در تحلیل هر اسطوره، اسطوره‌واج‌های آن را بر اساس کارکرد یک‌سان یا مشابه در جدولی قرار می‌دهد. این

ستون‌ها دو به دو باهم در تقابل هستند و معنای نهایی هر اسطوره از این تقابل‌های دوگانه حاصل می‌شود.

به‌طور خلاصه روش تحلیل ساختاری اسطوره بر اساس نظریه لوی استروس بدین صورت است: ابتدا تمام روایات هر اسطوره جمع‌آوری می‌شود و سپس اسطوره‌واح‌های آن استخراج می‌گردد و در جدولی بر اساس تقابل‌های دوگانه مرتب می‌شوند. این جدول به‌صورت افقی کمابیش روایت اسطوره را بیان می‌کند و به‌صورت عمودی بیان‌گر تقابل‌های موجود در آن است. محقق با استفاده از این جدول به معنا و دلالت نهفته در اسطوره پی می‌برد و در پایان الگوی ریاضی ساختار اسطوره را بررسی می‌نماید.

از نظر لوی استروس، اسطوره‌ها را «پیش از آن‌که بازتابی از فرهنگ‌ها و روابط اجتماعی بدانند، شیوه‌هایی در اندیشیدن می‌شمارد. اندیشه اسطوره‌ای بر آن است که راه حلی برای تضادهای واقعی و ناگشودنی بیابد و در این راه اسطوره‌ها پیامی یگانه را از خلال چندین نظام رمزگذاری... انتقال می‌دهند و عموماً تا آخرین حد از امکانات منطقی واسطه‌های متقابل استفاده می‌کنند تا تنوع یابند» (ریوبر، ۱۳۸۴: ۱۹۵-۱۹۶)؛ بنابراین روایت‌های گوناگون هر اسطوره، آشکارکننده بخشی از ساختار آن هستند و برای کشف ساختار نهایی آن باید تمام روایت‌ها را در نظر گرفت. هدف استروس از تحلیل اساطیر گوناگون بسیار آرمان‌گرایانه و ناممکن می‌نماید. وی به دنبال «کشف ویژگی‌های ساختاری عام و جهان‌شمول جامعه بشری و فراتر از آن ربط دادن این ویژگی‌ها به ساختارهای عام بشری است» (باتامور، ۱۳۹۲: ۵۵۰). از این روی نقدهایی بر استروس و روش او بیان شده است. با این حال شیوه او در بررسی اساطیر و کشف لایه‌های پیچیده آن و رسیدن به معانی و دلالت‌های نهفته در پس این لایه‌ها راه‌گشاست.

پیشینه پژوهش: علی‌رغم پیچیدگی‌ها و دشواری‌های شیوه استروس، در ایران برخی از داستان‌های حماسی با استفاده از روش او تحلیل شده است که از میان آن‌ها می‌توان «ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه لوی استروس» (چهارمحالی و دیگران، ۱۳۹۶)، «بررسی ساختار تقابل رستم و اسفندیار بر اساس نظریه تقابل لوی استروس» (حسینی و محمدزاده، ۱۳۸۵)، «نگاهی به عناصر اسطوره جمشید بر اساس منطق مکالمه اساطیر» (بهنام‌فر و رضادوست، ۱۳۹۰)، «ساختار اسطوره‌ای نخستین نبرد پهلوان هندوایرانی» (حق‌پرست و هم‌کاران، ۱۳۹۵)، «رمزگشایی بن‌مایه اسطوره‌ای نجات خورشید در هفت‌خان» (حق‌پرست و صالحی‌نیا، ۱۳۹۴) و «بررسی اسطوره ضحاک بر اساس ساختار

تقابل‌های دوگانه کلود لوی استروس» (عبادی‌جمیل و هم‌کاران، ۱۳۹۵) اشاره کرد. پژوهش حاضر نیز با استفاده از نظریه بررسی ساختاری اسطوره از استروس و با روش تحلیلی - توصیفی، در پی کشف ساختار غم‌نامه‌های سه‌گانه شاهنامه یعنی داستان‌های سهراب، سیاوش و فرود و تبیین دلالت‌های نهفته آنهاست.

بحث و بررسی

غم‌نامه‌های سهراب، سیاوش و فرود که در اواخر پادشاهی کی‌کاووس و ابتدای فرمان‌روایی کی‌خسرو اتفاق می‌افتند، از سوزناک‌ترین بخش‌های شاهنامه است که زمینه حماسی آن را به تراژدی نزدیک کرده‌اند. نگاهی ساختاری به این سه داستان کمک می‌کند تا چارچوبی منطقی برای سیر حوادث آنها ترسیم شود و تأثیر فرهنگ ایرانی در بروز این غم‌نامه‌ها نشان داده شود. زیرا اسطوره «ثمره یک روند جمعی است. از این‌رو پیدا کردن رابطه‌ای میان اسطوره و فرهنگی که منشأ آن بوده است شرط اصلی و ناگزیر هر تحلیل است. فرهنگی که هم ساخت اسطوره را آفریده است، هم محتوای روایی آن را اندیشیده است و هم کارکرد آن را مشخص کرده است» (مختاری، ۱۳۶۹: ۲۸). با بررسی ساختار سه داستان مذکور و الگوی ساختاری آنها تأثیر عمیق فرهنگ مردسالار ایرانی در بروز پایان تراژیک هر کدام مشخص می‌شود.

۱- سهراب

سهراب حاصل یکی از ازدواج‌های برون‌هم‌سری در شاهنامه است و همانند بیش‌تر ازدواج‌های حماسی ایران، پدر تباری ایرانی دارد و مادر انیرانی است. آشنایی رستم و تهمینه از موارد رازآلود داستان سهراب است. زیرا حوادثی که منجر به آشنایی این دو می‌گردد با گم شدن رخس آغاز می‌شود. اسبی که در هفت‌خان، اژدها را مغلوب می‌کند، به‌سادگی دزدیده می‌شود و رستم در پی یافتن آن، به سمنگان می‌رسد. گویا قبول این امر که رستم آگاهانه در پی تهمینه می‌رود، اندکی دشوار بوده است که سازندگان داستان، گم شدن رخس را به آن اضافه کرده‌اند تا رستم در هم‌سرگزینی نیز با سایر پهلوانان متفاوت باشد. نحوه آشنایی، خواستگاری تهمینه از رستم و مدت بسیار کوتاه زندگی مشترک این دو سبب شده است که تهمینه به یکی از پروتوتایپ‌های معشوق ازلی در حماسه‌ها یعنی پریان افسون‌گر نسبت داده شود که بر سر راه پهلوان ظاهر می‌شدند و با دل‌بری یا فریب و حيله مدتی کوتاه را با او به‌سر می‌بردند. فرزندی که از ازدواج پهلوان ایرانی و شاهزاده سمنگانی به‌وجود می‌آید، واجد خصوصیات پسندیده والدین است و

تنومندی را از پدر و زیبایی را از مادر به ارث می‌برد. چنان‌که انتظار می‌رود، سهراب رشدی خارق‌العاده دارد و در ده‌سالگی آمادگی مبارزه در میدان نبرد را کسب می‌کند. سهراب به سرزمین مادریش تعلق دارد و کوچک‌ترین کوششی از سوی رستم یا ایرانیان برای آوردن او به ایران صورت نمی‌گیرد. سبب رخ دادن تراژدی نیز در همین نکته نهفته است که سهراب با نادیده گرفتن این امر، برای تغییر حکومت به ایران حمله می‌کند. غافل از این‌که او از سوی ایرانیان شخصی غیر ایرانی به‌شمار می‌آید که با حمله به ایران، دشمن محسوب می‌شود و باید به هر طریقی کشته شود. به‌خصوص که در حمله به ایران، لشکری از توران نیز سهراب را همراهی می‌کنند. اگرچه حوادثی چون کشته شدن زندرزم به دست رستم و نیز پاسخ گم‌راه‌کننده و نشانی نادرست هجیر به سهراب، در سیر داستان کاملاً طبیعی به‌نظر می‌آیند. اما دو روی داد تأثیرگذار در ناشناس ماندن سهراب و مرگ او هستند که به دست ایرانیان صورت می‌گیرد. نپذیرفتن عشق سهراب از سوی گردآفرید نیز مؤید این امر است که سهراب حتا به صورت پیوند سببی نیز نمی‌توانست وارد جامعه ایرانی شود. زیرا ازدواج برون‌هم‌سری به صورتی که دختر ایرانی باشد، در جامعه ایرانی پذیرفتنی نیست و گویا عواقب ناگواری به دنبال دارد. یک نمونه آن ضحاک است که مادرش ایرانی و پدرش غیر ایرانی است (فرنغ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۴۹) و حاصل ازدواج آن‌ها اشغال و ویرانی ایران بود. به هر حال سهراب با هویتی انیرانی وارد خاک ایران می‌شود و مبارزه با ساکنان دژ سپید و دعوت رستم برای مضاف با او، مسیری غیر قابل بازگشت را ترسیم می‌کند که با مرگ سهراب خاتمه می‌یابد.

تقابل‌های دوگانه و اسطوره‌های داستان سهراب: داستان سهراب آمیزه‌ای از تقابل‌های دوگانه‌ای است که در شکل‌گیری تراژدی سرنوشت او تأثیری عمیق دارد. بخشی مهم از این تقابل‌ها، برگرفته از بافت فرهنگی جامعه ایرانی است. این بخش را می‌توان به صورت تقابل «خودی/ بیگانه» بیان کرد. جوامع انسانی از کوچک‌ترین واحد آن یعنی خانواده تا واحدهای بزرگ سرزمینی چون کشور، دارای شبکه‌ای از روابط بین اعضا و نیز در ارتباط با جوامع دیگر هستند. «هنگامی که درباره جوامع به صورت جمع سخن می‌گوییم شیوه‌هایی را که روابط اجتماعی افراد را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد یا از یک‌دیگر جدا می‌سازد، در ذهن داریم» (البرو، ۱۳۸۰: ۳۷). ساده‌ترین تقسیم‌بندی برای تمایز بین افراد یک جامعه از جامعه دیگر، تقسیم دوگانه خودی و بیگانه است. فردی که در یک جامعه به عنوان عضوی از آن پذیرفته شده است، برای افراد آن خودی محسوب

می‌شود. طبیعی است که در این حال افراد خارج از حریم آن جامعه برای تمام اعضاء آن، بیگانه به‌شمار می‌آیند. در *شاهنامه* که نبرد نیروهای اهورایی و اهریمنی به نبرد بین ایرانیان و غیر ایرانیان تبدیل شده است، این تمایز به صورت ایرانی/انیرانی کاربرد دارد. در جامعهٔ مدرسالار ایرانی فرزند متعلق به مرد است و به جامعهٔ مرد (ایران) تعلق دارد و برای ایرانیان در دستهٔ افراد خودی قرار می‌گیرد. در داستان سهراب و نیز در برخی ازدواج‌های برون‌هم‌سری در *شاهنامه*، «سه اصل رجحان مرد بر زن که لازمهٔ نظام پدرشاهی و پدرسالاری است؛ یعنی انتقال ارث از طریق اولاد ذکور، مذموم بودن روابط جنسی آزاد و ارزندگی عفت زن وجود ندارد و بنابراین نشانه‌ها، نسبت به جامعه کهن ایرانی بیگانه است و باید سرچشمهٔ آن‌ها را در فرهنگ و تمدن اقوامی جست که نظام مدرسالاری و زن‌سروری داشته باشند» (مختاری، ۱۳۶۹: ۱۶۰-۱۶۱).

تقابل نظام پدرسالاری با نظام مدرسالاری که حاصل دو فرهنگ کاملاً مجزایند، در تعریف خودی و بیگانه بودن فرزندان حاصل از ازدواج‌های برون‌هم‌سری *شاهنامه* تأثیرگذار است. سهراب که پدري ایرانی دارد، طبق نظام پدرسالاری، ایرانی محسوب می‌شود. اما چون در نظام مدرسالار فرزند به مادر تعلق دارد، کوششی برای بازگرداندن سهراب به ایران صورت نمی‌گیرد و او به عنوان عضوی از جامعهٔ سمنگان به‌شمار می‌آید. در مجموع، تقابل سهراب با تورانیان (افراسیاب، بارمان و...) و نیز تقابل با ایرانیان (هجیر، گردآفرید و...) بر مبنای تقابل خودی/بیگانه شکل گرفته است. بخشی دیگری از داستان، یعنی تقابل میان رستم سهراب، شورانگیزترین تقابل دوگانهٔ داستان است. تقابل این دو شخصیت، بر پایهٔ مجموعه‌ای از تقابل‌های دوگانه شکل گرفته است. تقابل دوگانهٔ پدر/پسر یکی از این تقابل‌هاست که تقابلی پرکاربرد در *شاهنامه* است؛ فریدون و سلم و تور، کیکاوس و سیاوش، رستم و سهراب، گشتاسب و اسفندیار نمونه‌هایی از تقابل پدر و پسر در *شاهنامه* هستند. از دید نمادشناسی «پدر منشأ تشکیلات است، همانند خداوند و آسمان، او تصویر تعالی و مزیتی نظام‌یافته، فرزانه و دادگر است... پدر نه تنها موجودیتی است که ما می‌خواهیم در تصاحب داشته باشیم، بل که در ضمن موجودیتی است که می‌خواهیم بشویم، باشیم و به همان درجه شایسته باشیم» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۴: ۱۸۱/۲). همین امر منجر به تقابل و رقابت پسر با پدر می‌شود و در کوشش برای کسب جای‌گاه پدر، مبارزه‌ای رخ می‌دهد که اغلب به مرگ یکی از دو طرف ختم می‌شود. در اساطیر ایرانی در جریان رقابت میان پدر و پسر، معمولاً پسر ناکام می‌ماند و کشته می‌شود. جدال

رستم و سهراب تقابل بین سنت و تجدد نیز هست. از نظر سهراب، رستم با توانایی‌هایی که دارد، شایسته حکومت بر دو کشور ایران و توران است. هدف سهراب از حمله به ایران، تغییر حکومت ایران و پس از آن توران است که انقلابی در عرصه انتخاب فرمان‌روا به‌شمار می‌آید. تفکر او که مبتنی بر انتخاب اشخاص برای فرمان‌روایی، بر اساس شایستگی است، با تفکر رستم که خواهان حفظ وضعیت موجود است، تضادی بنیادین دارد. اگرچه رستم «تاج‌بخش» فرمان‌روایان است (فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۴۷/۲)، اما هیچ‌گاه در پی حکومت فراگیر بر کشور نیست و به قلمرو سیستان قانع است و به سنت پهلوانی و گوش به فرمان شه‌ریار بودن، وفادار می‌ماند. تقابل تفکر رستم و سهراب را، می‌توان تقابل «مشروعیت و صلاحیت» هم نامید. «سهراب رسم حاکم را که کی‌کاووس و افراسیاب را به عنوان شاه مشروع پذیرفته است، مردود می‌داند و علیه آن قیام می‌کند تا حکومت جهان را به دست رستم بسپارد که به عقیده او صلاحیت حکومت با اوست» (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۱: ۱۶۰). طبق تفکر ایرانی پادشاهی موهبتی از سوی اهورامزداست که به افرادی خاص اعطا می‌شود و داشتن فره گواه حقانیت شاه است. فره در خاندان پادشاه وجود دارد و تنها افرادی از همان خاندان لیاقت فرمان‌روایی دارند، حتی اگر در عمل شایستگی حکومت نداشته باشند. نمونه آن کی‌کاووس است که سبک‌سریش شهره دربار شده است. با این حال، همه به او وفادارند.

در کنار تقابل‌های دوگانه، اسطوره‌های داستان سهراب را می‌توان در جدول زیر مشاهده کرد:

رفتن رستم به سمنگان از دواج رستم با ته‌میننه تولد سهراب	اقامت سهراب در سمنگان	آگاهی از پدر	
	کمک افراسیاب به سهراب		
	حمله به ایران	پرسش از هجیر	نبرد گردآفرید با سهراب
	شکست رستم و دیگر ایرانیان		کشته شدن زندرزم به دست رستم
			زخمی شدن سهراب
			ندادن نوش‌دارو و مرگ سهراب

جدول فوق که به صورت افقی خلاصه‌ای از داستان سهراب از تولد تا مرگ را بیان می‌کند، شامل چهار ستون و دو تقابل دوگانه است. ستون اول بیان‌گر تولد سهراب از پدر و مادری ناهمگون و با تابعیت‌های مختلف است. همان‌طور که مشاهده می‌شود، رستم در دو ستون اول و آخر نقشی فعال و تعیین‌کننده دارد. در مقابل، تهمینه تنها در ستون اول یعنی تولد قهرمان نقشی پررنگ دارد و در ادامه ماجرا حذف می‌شود. در ستون آخر عوامل منجر به مرگ سهراب به صورت عمودی سامان داده شده‌اند. در این ستون نقش ایرانیان و سیر اعمال آنان به‌ویژه رستم، به‌گونه‌ای است که امکان زنده ماندن را از سهراب سلب می‌کند. حتا عواملی که در رخ دادن فاجعه، کاملاً اتفاقی به نظر می‌رسند، به دست ایرانیان انجام می‌گیرند و این فرضیه را تقویت می‌کند که سهراب حتا اگر شناخته هم می‌شد، باز هم به دست ایرانیان کشته می‌شد. آنچه توجیه‌کننده این اعمال است، در ستون دوم آمده است. سهراب بخشی از وجود ایرانیان را با خود دارد و این بخش نمی‌تواند خارج از قلمرو ایران باشد. اقامت او در سمنگان خطری بالقوه برای کشور است. رستم که مهم‌ترین سلاح ایرانیان در مقابل بیگانگان است، در مبارزات، شکست‌ناپذیر ظاهر می‌شود. «تنها، کسی می‌تواند با جهان‌پهلوان برابری کند و حتا از او برتر باشد که از خون خود او باشد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۳۴۰). سهراب این ویژگی را دارد و رستم را در نبرد نخست شکست می‌دهد. کنش‌های سهراب پیش و پس از آگاهی از نسب پدر، آگاهانه یا ناآگاهانه به تقابل با ایرانیان منجر می‌شود و این شاید از دل‌بستگی سهراب به سرزمین مادری نشأت گرفته باشد. ستون سوم نشانه دل‌بستگی سهراب به سرزمین پدری است که در تقابل با ستون دوم یعنی دل‌بستگی به سرزمین مادری قرار دارد. نقش ستون سوم در زندگی سهراب ضعیف است و مصداقی چندان ندارد. پرسش از هجیر و نیز سؤال از رستم، بدون معرفی خود، اگرچه تأییدکننده دل‌بستگی او به ایران است، حمله به ایران و نهان کردن هویت خود و مهم‌تر از همه، هم‌کاری با دشمن اصلی ایران (افراسیاب)، این وجه از وجود سهراب را کم‌رنگ می‌کند و باعث می‌شود تا بر طبق تقابل دوگانه خودی/بیگانه، او دشمنی بیگانه به‌شمار آید که باید از میان برداشته شود. اقامت در سرزمین مادر یا هم‌سر (مادربومی) [۱] خط قرمزی است که سبب می‌شود تا بیش‌تر غم‌نامه‌های شاهنامه بر مبنای آن رخ دهد و قابل توجیه باشد. این مورد در داستان سیاوش نیز صادق است.

۲- سیاوش

سیاوش در *شاهنامه* فرزند کی کاوس است. سیاوش نامی است مرکب که در مجموع «دارنده اسب سیاه» معنی می‌دهد (پوردادود، ۱۳۱۰: ۲۳۶/۲). از وی در اوستا با لقب «کی» یاد شده است، به این سبب صفا معتقد است که «چون در اوستا با عنوان کوی یا شاه مذکور است، باید او را مانند کیان دیگر، یکی از پادشاهان خاور ایران در روزگار پیش از زردشت یا نزدیک به عهد زردشت دانست... کی سیاوش پس از کاوس و پیش از کی خسرو پادشاه مقتدر یکی از نواحی شرقی بوده [است]» (صفا، ۱۳۳۳: ۵۱۰). در *شاهنامه* مادر وی از نسل گرسیوز است که به ایران گریخته و با کاوس ازدواج کرده است. از مادر سیاوش در ادامه داستان سخنی به میان نمی‌آید و احتمال داده می‌شود او نیز مانند تهمینه «در اصل یکی از پریان دل‌رُبا و افسون‌گر بوده است که با قرار گرفتن بر سر راه یلان ایرانی و سپس برانگیختن عشق پادشاه ایران، وظیفه اساطیری خود یعنی باروری و زاینده‌گی را با به دنیا آوردن سیاوش انجام می‌دهد» (آیدنلو، ۱۳۸۴: ۳۰). سیاوش نیز همانند سهراب حاصل ازدواجی برون‌هم‌سری است که در جلب اعتماد تبار پدری و مادری ناکام می‌ماند. در دربار کاوس با توطئه‌های سودابه، برای اثبات بی‌گناهی و آتش را می‌پذیرد و سربلند بیرون می‌آید. با این حال، برای فرار از دسیسه‌های سودابه، به مرزهای شرقی می‌رود. در مبارزه با افراسیاب، سیاوش پیروز می‌شود. «[بار] دیگر افراسیاب کوشید. کی سیاوش به کارزار آمد. به بهانه سودابه که زن کاوس بود، سیاوش به ایران شهر باز نشد. بدین روی که افراسیاب زینهار (آوردن سیاوش) به وی را پذیرفته بود» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۴۵). با اقدامات پیران رابطه میان سیاوش و افراسیاب دوستانه می‌شود. به طوری که سیاوش پس از ازدواج با دختر پیران، با فریگیس، دختر افراسیاب، نیز ازدواج می‌کند. نتیجه این ازدواج، اختصاص یافتن بخشی از قلمرو توران به سیاوش است. سیاوش در نزدیکی ختن شهری افسانه‌ای بنا می‌کند. «ورجاوندی او چنان بود که به فرّه کیان، کنگ‌دژ را با دست خویش و نیروی هر مزد و امشاسپندان بر سر دیوان بساخت و اداره کرد. کنگ‌دژ، جهان را به فرمان سیاوش اداره همی‌کرد» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۶۴). این شهر در *شاهنامه* سیاوش‌گرد نام دارد. ساخت این شهر، حسادت گرسیوز را برمی‌انگیزد و با سخن چینی او، رابطه افراسیاب و سیاوش تیره می‌شود. افراسیاب به سیاوش‌گرد حمله می‌کند و گروهی زره‌سازان تن سیاوش جدا می‌کند (فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۷۵/۲).

تقابل‌های دوگانه و اسطوره‌های داستان سیاوش: برخلاف سیر روایی متفاوت داستان‌های سهراب و سیاوش، در این دو روایت، تقابل‌های دوگانه مشترکی وجود دارد که در رخ دادن سرانجام غم‌انگیز دو قهرمان تأثیرگذارند. در داستان سیاوش نیز با وجود تقابل‌های دوگانه متعدد، تقابل اصلی، تقابل خودی/بیگانه است. سیاوش همانند سهراب پهلوانی دورگه است که در تقابل میان تبار پدری و مادری قربانی می‌شود. اولین نمود تقابل خودی/بیگانه در زندگی سیاوش، تقابل با نامادریش سودابه است. سودابه یکی از هم‌سران غیر ایرانی کی‌کاوس است که با دسیسه‌چینی‌های متعدد سبب می‌شود سیاوش به توران متمایل می‌شود. در اغلب منابع، سودابه دختر شاه هاماوران است و در متن *شاهنامه*، سودابه حتا بعد از ازدواج با کی‌کاوس نیز با همین عنوان خوانده می‌شود (همان: ۲۲۰). از دیدگاه سیاوش سودابه هم‌چنان فردی از سرزمین دشمن است و بیگانه محسوب می‌شود (همان: ۲۲۰). خالقی مطلق معتقد است «در ساخت کهن‌تر این داستان، مادر سیاوش همان سودابه بوده، ولی سپس‌تر چون عشق میان مادر و پسر را نپسندیده بودند، سودابه را مادر ناتنی سیاوش کرده و سپس... برای سیاوش، مادر دیگری بدون نام ساخته‌اند» (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۳۲۴). با توجه به تبار تورانی مادری سیاوش، پذیرش چنین نظری، اعمال سودابه را چنین توجیه می‌کند که او خواهان بازگشت فرزند حاصل از ازدواجش با شاهی بیگانه، به سرزمین مادری (توران) است و در این کار نیز موفق می‌شود. این ظن زمانی تقویت می‌شود که با رفتن سیاوش به سوی مرز توران، سودابه از سیر داستان کنار گذاشته می‌شود و تنها در دو بیت، به مرگ او به دست رستم، اشاره‌ای گذرا می‌شود (فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۸۳/۲). تقابل میان سیاوش با تورانیان نیز، از نوع دوگانه خودی/بیگانه است. تا پیش از پناهنده شده به توران، رابطه سیاوش و تورانیان، خصمانه و تیره است. پس از پیشنهاد صلح، این رابطه تا حدودی رنگ دوستانه به خود می‌گیرد. اما هم‌چنان مرز خودی/بیگانه حفظ می‌شود. با رفتن سیاوش به توران، این رابطه معکوس می‌گردد و سیاوش برای تورانیان، خودی و برای ایرانیان، بیگانه می‌شود. «نشکستن پیمان، نجنگیدن با افراسیاب، نفرستادن گروگان‌ها، نرفتن به نزد کاوس و بازنگشتن به ایران» (مسکوب، ۱۳۵۱: ۴۲)، قرائنی است که نشان می‌دهد، سیاوش برای تغییر تقابل دوگانه خودی/بیگانه با ایرانیان آمادگی دارد. این آمادگی، حتا پیش از رسیدن به مرز و جنگ با افراسیاب وجود دارد. وداع کاوس و سیاوش نشان می‌دهد دو طرف، این سفر را بی‌بازگشت می‌دانند (فردوسی، ۱۳۶۹: ۲۴۳/۲).

تقابل دوگانه پدر/پسر در داستان سیاوش اشکالی متعدد دارد. وی در ایران، با پدرش کی کاوس رابطه مساعدی ندارد. اگر تقابل فریدون و پسران یا لهراسب و گشتاسب و نیز گشتاسب و اسفندیار برای کسب حکومت بر ایران است؛ هم‌چنین اگر تقابل رستم و سهراب را نیز، بر مبنای دفاع از ایران و حفظ سنت بدانیم، تقابل سیاوش و کاوس، جدالی خانوادگی بر سر مادر (نامادری) است. «فروید بر آن است که همه پسران به نحوی ناخودآگاه یا خودآگاه به مادر یا جانشینان او عاشقند و به همین دلیل به پدر کین می‌ورزند. فروید این مقوله را عقده ادیپ می‌نامد... این نظریه فروید، در باب سیاوش و سودابه، از لحاظ ساختاری مطابقت دارد» (زمردی، ۱۳۸۵: ۵۰۸). سیاوش در تقابل با پدر، ناکام می‌ماند و ایران را ترک می‌کند. در توران دو شخصیت گرسیوز و افراسیاب، رفتاری مشابه رفتار کاوس دارند و تقابل سیاوش با این دو، بر اساس تقابل دوگانه پدر/ پسر شکل می‌گیرد. رابطه خویشاوندی این دو با سیاوش، تداعی‌گر رابطه پدر و فرزند سیاوش و کاوس است. «پدر که درواقع اولین مزاحم در بهشت نوزاد و مادر است، کهن‌الگوی دشمن می‌شود. بنابراین در طول زندگی، تمام دشمن‌ها در ناخودآگاه سمبلی از پدر دارند» (کمپبل، ۱۳۹۲: ۱۶۲). گرسیوز که نیای مادری سیاوش است، همانند کاوس، سیاوش را به چشم رقیب می‌بیند. افراسیاب نیز در جای‌گاه پدرزن، در مقابل بدگویی‌های گرسیوز، همان روشی را در پیش می‌گیرد که کاوس در مقابل تهمت‌های سودابه در پیش گرفت. در سیر داستان، پیران رفتاری متفاوت دارد. وی نیز نقش پدر (پدرزن) سیاوش را ایفا می‌کند. اما با او تقابل آشکاری ندارد. با این حال، غیبت پیران در زمان گرفتاری سیاوش، تقابل میان او و سیاوش را در جای‌گاه تقابل پدر/پسر آشکار می‌کند.

اسطوره‌های داستان سیاوش در جدول زیر دسته‌بندی شده است:

آمدن مادر سیاوش به ایران.	اقامت سیاوش در دربار کاوس.		
ازدواج با کاوس و تولد سیاوش.	سیاوش تصمیم می‌گیرد با دختر سودابه ازدواج کند.		
	سیاوش به تورانیان حمله می‌کند.		
		سیاوش با توران صلح می‌کند.	



		سیاوش گروگان‌های تورانی را آزاد می‌کند	
چوگان‌بازی خصمانه ایرانیان با تورانیان ترسیم عکس کاوس و دربار بر دیوار قصر سیاوش		رفتن سیاوش به توران ازدواج در توران ساخت شهر	
سخن چینی گرسیوز حمله افراسیاب به سیاوش و مرگ سیاوش			

در ستون اول، آمدن مادر سیاوش به ایران و ازدواج با کاوس، تولد سیاوش را در پی دارد. تفاوت این ستون با ستون اول داستان سهراب نیز در همین نکته آشکار می‌شود. برخلاف داستان سهراب که رستم به سرزمین تهمینه می‌رود (مرد به سرزمین هم‌سر می‌رود)، در داستان سیاوش، مادر به سرزمین پدری می‌آید. همین امر سبب شده است که داستان سیاوش به‌نوعی قرینه داستان سهراب باشد. قهرمان دورگه پس از تولد، این بار در سرزمین پدری اقامت می‌کند. ستون سوم بیان‌گر دل‌بستگی سیاوش و تمایل او به سرزمین پدری است. حمله به سپاهی از سرزمین مادر، اوج این دل‌بستگی است که البته چندان نمی‌پاید و سیاوش به تبار مادری متمایل می‌شود. صلح با افراسیاب، رفتن به توران، ازدواج‌های سیاوش در توران و مهم‌تر از همه ساخت شهر اهورایی و افسانه‌ای در آن سرزمین، نشان‌دهنده دل‌بستگی یا تمایل سیاوش به تبار مادری است. با این حال، ترس از خیانت سیاوش و حسادت و خبرچینی گرسیوز، افراسیاب را به کشتن او ترغیب می‌کند. در ستون چهارم که بیان‌گر عوامل ایرانی و تورانی در مرگ سیاوش است، نقش پررنگ عوامل تورانی مشهود است. این ستون نیز با ستون چهارم جدول اسطوره‌های سهراب تفاوتی بنیادین دارد. در داستان سهراب که پدر آغازگر داستان زندگی قهرمان است، در مرگ قهرمان نقشی کلیدی دارد. اما در داستان سیاوش که داستان با ورود مادر آغاز شده است، تأثیر تبار مادری (به نمایندگی از مادر) در مرگ قهرمان چشم‌گیر است. حتی اگر سودابه را نیز مادر سیاوش بدانیم، در جدول تفاوتی ایجاد نمی‌شود و او به عنوان

مادر، در عین حال که او را به سرزمین خود سوق می‌دهد، خواسته یا ناخواسته در مرگ او دخیل می‌شود.

۳- فرود

از سیاوش دو فرزند با سرنوشت‌های متفاوتی باقی می‌ماند: کی خسرو، پادشاه ایران می‌شود و فرود، ناکام می‌میرد. فرود حاصل ازدواج سیاوش با جریره دختر پیران است که با مادر و سپاهیان در قلعه کلات زندگی می‌کند. بر اساس روایت شاهنامه، از میان کی خسرو و فرود، کی خسرو برای جانشینی کی کاوس انتخاب می‌شود. این انتخاب اگرچه بر مبنای رؤیای گودرز، انتخابی اهورایی است که از سوی سروش به او الهام می‌شود (فردوسی، ۱۳۶۹: ۴۱۳/۲). اما می‌توان گفت به دلیل آن که کی خسرو از سوی مادر، بر فرود چیرگی دارد، انتخاب می‌شود. در تولد پهلوانان، مادر غالباً شاهزاده است. در داستان فرود و سیاوش این امر صادق نیست و با این که نیای مادری هردو، به دربار تعلق دارد، شاه مملکت نیستند. اگر سیاوش را فرزند سودابه بدانیم، الگوی مذکور در مورد او نیز صادق است. اما فرود حاصل ازدواج دختر پیران (وزیر افراسیاب) با سیاوش است و در ارزش‌گذاری، بین جریره و فریگیس و نیز میان فرزندان‌شان تفاوتی ژرف هست. مدت زناشویی والدین فرود، چندان طولانی نیست و با ورود فریگیس به داستان، جریره و فرزندش از سیر داستان زندگی سیاوش کنار گذاشته می‌شوند. از مرگ سیاوش تا بر تخت نشستن کی خسرو نیز از فرود نامی برده نمی‌شود. اولین اقدام کی خسرو، پس از بر تخت نشستن، ترتیب دادن سپاهی برای حمله به توران است. انتخاب طوس به فرمان‌دهی سپاه عملی غیر قابل دفاع از سوی کی خسرو است که منجر به وقوع تراژدی فرود می‌شود. فردوسی این عمل را ناشی از نابخردی کی خسرو می‌داند (فردوسی، ۱۳۷۱: ۲۷/۳)؛ اما از توصیفی که کی خسرو از فرود دارد، به نظر می‌رسد او را به چشم رقیبی بالقوه می‌بیند که شایستگی از کی خسرو کم‌تر نیست. انتخاب شخصی چون طوس می‌تواند قرینه‌ای باشد بر آن که هدف کی خسرو، توران و افراسیاب نیست و او «سپاهی انبوه را روانه کلات، جای‌گاه فرود، می‌کند تا پیش از آن که دیر شود، بزرگ‌ترین رقیب خود در سلطنت را از میان بردارد» (رضایی دشت‌ارژنه، ۱۳۹۲: ۴۶). با این حال اسلامی ندوشن معتقد است کی خسرو با «انتخاب طوس به سپهسالاری، می‌خواهد از مدعیان خود دل‌جویی کند و دل‌بستگی خویش را به خانواده منوچهر بنماید» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۲۲۷). نگرانی فرود از شنیدن خبر آمدن سپاه ایران به کلات و آماده‌سازی دژ و مشورت با جریره، نشان

می‌دهد وی نیز در مورد نیت واقعی لشکرکشی ایرانیان، نظری مناسب ندارد. برخورد دل‌سوزانه بهرام با فرود و توصیف نابخردی طوس، فرود را متقاعد می‌کند که در لشکر برادر، کسی خیرخواه او نیست. همان‌طور که بهرام پیش‌بینی می‌کند، طوس به جای استقبال از فرود، داماد و پسرش را به مصاف او می‌فرستد و هر دو کشته می‌شوند. فرود اسب‌های طوس و گاو را زخمی می‌کند و بیژن به انتقام آن، اسب فرود را می‌کشد. روز بعد، در جنگی نابرابر تمام افراد فرود کشته می‌شوند و خود او نیز در دام بیژن و رهام گرفتار می‌شود و بازویش قطع می‌شود. فرود به دژ بازمی‌گردد و پس از وصیت به مادر، از دنیا می‌رود.

تقابل‌های دوگانه و اسطوره‌واچ‌های داستان فرود: آن‌چه در داستان فرود، منجر به بروز فاجعه می‌شود، تقابل دوگانه خودی/ بیگانه است. اگرچه فرود از خاندان شاهی کی‌کاوس است، نشانه‌های نظام مدرسالاری در داستان زندگی او، از دو داستان قبلی نمایان‌تر است. وی در سرزمین مادر به دنیا می‌آید و در همان‌جا نیز ساکن می‌شود. فرود همانند پدرش، بخشی از قلمرو توران را در اختیار دارد و صاحب دژ و سپاه است. در طول داستان نیز نشانه‌ای از تمایل او برای آمدن به سرزمین پدری وجود ندارد و از صحبت‌های جریره با فرود چنین بر می‌آید که همراهی احتمالی او با سپاه ایران، به منظور گرفتن کین پدر است و قصد آمدن به ایران ندارد. زیرا «در قاموس تمدن مادرشاهی صرفاً یک بستگی مقدس وجود دارد و آن بستگی مادر به فرزند است» (فروم، ۱۳۷۸: ۲۳۱). با این‌که فرود عملی بر ضد سپاه ایران مرتکب نمی‌شود و بهرام او را به طوس و دیگران معرفی می‌کند، رفتار خصمانه طوس نشان می‌دهد که وی، فرود را از تورانیان می‌داند. برخلاف عادت همیشگی، طوس سواران بسیاری را برای مصاف با فرود می‌فرستد تا «اطمینان حاصل کند که فرود جان سالم به در نخواهد برد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸: ۲۳۷). از عصبانیت گاو از هنرنمایی فرود و اذعان به شناخت او و در عین حال آماده شدن برای حمله به فرود (فردوسی، ۱۳۷۱: ۴۷/۳) می‌توان دریافت تقابل دوگانه خودی/ بیگانه میان فرود و ایرانیان حل‌ناشدنی می‌نماید. این تقابل، برخاسته از دو تقابل دوگانه دیگر است. تقابل نخست که در سراسر شاهنامه و نیز حماسه‌های دیگر ایرانی نمونه‌هایی فراوان دارد، تقابل ایرانی/انیرانی است که تقابلی برخاسته از مرزهای فیزیکی کشور و نیز نژاد ایرانی در مقابل نژادهای غیر ایرانی است، هرچند بسیاری عقیده دارند تورانیان نیز ایرانی بوده‌اند. تقابل دیگر، تقابل دو فرهنگ مدرسالار/ پدرسالار است که در داستان‌های سهراب و سیاوش نیز

نمود داشتند. این تقابل دوگانه حل‌ناشدنی است و کوشش طرف‌داران هر دو نظریه، در بسیاری از موارد به حذف فیزیکی طرف مقابل می‌انجامد. این تقابل، به تقابل دوگانه خودی/بیگانه ختم می‌شود. درواقع این نگرانی برای هر دو سوی این قبیل ازدواج‌ها وجود دارد که فرزند چنین ازدواجی، به کدام سو گرایش دارد. انتخاب آگاهانه یا ناآگاهانه یکی از والدین و سرزمین او، به طرف مقابل، پیام غیر خودی بودن ارسال می‌کند.

تقابل دوگانه برادر/برادر یکی دیگر از تقابل‌های داستان فرود است. این تقابل، درواقع نزاع و کشمکشی خانوادگی است. فرود فرزند بزرگ سیاوش است و به‌نوعی جانشین او در خانواده محسوب می‌شود. جدال غیر مستقیم فرود و کی خسرو می‌تواند یادآور تقابل پدر/پسر باشد و از این جهت کی خسرو جانشین پدر در این تقابل است. اسطوره‌های داستان فرود را می‌توان به صورت زیر مرتب و دسته‌بندی کرد:

رفتن سیاوش به توران ازدواج با جریره تولد فرود	اقامت فرود در کلات (توران) ساخت دژ	آمادگی برای پذیرایی از سپاه ایران جستجوی بهرام و زنگه‌شاوران	بی‌توجهی طوس به هویت فرود حمله ریونیز و زرسب به جنگ فرود
	مرگ زرسب و ریونیز به دست فرود		حمله طوس، گیو و بیژن به فرود
	مبارزه با سرداران ایرانی از جمله بیژن		زخمی شدن فرود به دست بیژن و رهام
			مرگ فرود

از ستون اول به‌سادگی می‌توان دریافت که داستان فرود تکرار داستان سهراب و قرینه داستان سیاوش است. زندگی قهرمان در این داستان با خواست پدر و رفتن به سرزمین مادری آغاز می‌شود و به سبب اقامت قهرمان در سرزمین مادر (ستون دوم) و عدم تمایل او به آمدن به سرزمین پدر، پدر یا جانشین پدر (کی خسرو) و افراد سرزمین را برای از بین بردن او ترغیب می‌شوند (ستون چهارم). هرچند قهرمان خواهان نزدیکی به افراد سرزمین پدری باشد (ستون سوم)، اما پاسخی مناسب نمی‌یابد. تفاوت سرنوشت کی خسرو

با فرود نیز می‌تواند به اقامت فرود در توران و اقامت کی‌خسرو در ایران بازگردد. کزازی معتقد است ازدواج با غیر ایرانی، فرد را آلوده و مرگ این آرایش را پاک می‌کند. «سیاوش با خون خود، تنها از کی‌خسرو آرایش را می‌شوید. پسر دیگر او فرود... به کیفر آلودگی می‌رسد» (کزازی، ۱۳۶۶: ۴۷۱). اگر این استدلال صحیح باشد که خون پدر، آرایش فرزند را می‌شوید، باید فرود که فرزند بزرگ‌تر است زنده می‌ماند، ولی چنین نمی‌شود. اگرچه این استدلال قابل توجه است، نمونه‌های متضاد آن در اساطیر ایرانی وجود دارد. در ازدواج بیژن و منیژه، فاجعه‌ای رخ نمی‌دهد. کی‌خسرو که حاصل ازدواج با بیگانه است، از جاویدانان اساطیری است. سام که حاصل ازدواج نریمان و دختر شاه بلخ است، نیز سرنوشت غم‌باری ندارد (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۴۳۰-۴۳۲). ساختار تراژدی‌های شاهنامه و دیگر حماسه‌های ایرانی، کاملاً منطبق بر هم نیست و نمی‌توان حکمی کلی برای همه آن‌ها صادر کرد. ازدواج با بیگانه، یکی از دلایل وقوع فاجعه است. اما علت اصلی نیست. در بسیاری از ازدواج‌های برون‌هم‌سری اساطیر ایرانی تا زمانی که طرف ایرانی و یا فرزند حاصل از این ازدواج در ایران ساکن باشد، فاجعه رخ نمی‌دهد. همان‌طور که اشاره شد تفاوت کی‌خسرو و فرود نیز در همین نکته است. سرگذشت برزو می‌تواند شاهدهی بر این مدعا باشد. برزو فرزند سهراب و دختری غیر ایرانی است. وی تا پیش از حمله به ایران، از نسبش آگاهی ندارد. در جنگ با ایرانیان «برزو به دست آنان اسیر و از نسب خود آگاه و در سپاه ایران ماندگار می‌شود» (مول، ۱۳۵۳: ۴۷ - ۴۸). در جهان‌گیرنامه نیز حوادثی مشابه اتفاق می‌افتد و جهان‌گیر به ایرانیان می‌پیوندد (مادح هراتی، ۱۳۲۵: ۲۰۰ - ۲۰۶). بنابراین نمی‌توان تمام ازدواج‌های برون‌هم‌سری را فاجعه‌بار دانست.

مقایسه الگوی سه داستان: سه داستان سهراب، سیاوش و فرود از جنبه‌های متعدد، به هم شباهت دارند. با استفاده از این شباهت‌ها می‌توان ساختاری کلی که در بردارنده عناصر اصلی هر سه داستان باشد، ترسیم کرد: (۱) هر سه قهرمان، حاصل ازدواجی برون‌هم‌سری (پدر ایرانی و مادر انیرانی) هستند. (۲) یکی از والدین، به سرزمین بیگانه می‌رود و با فردی از آن سرزمین وصلت می‌کند. (۳) فرزند در سرزمین مادری اقامت دارد یا بعدها در آن‌جا ساکن می‌شود. (۴) قهرمان آگاهانه یا ناخودآگاه، به سرزمین مادری خدمت می‌کند. (۵) ایرانیان و در رأس آنان، پادشاه ایران یا پدر قهرمان، خواسته یا ناخواسته، مقدمات مرگ قهرمان را فراهم می‌آورند. (۶) قهرمان ناکام، در سرزمین مادری و یا در طرف‌داری از آن کشته می‌شود.

لوی استروس اعتقاد دارد «هنگامی که موفق به تنظیم مجموعه کاملی از روایت‌های گوناگون به شکل زنجیره‌ای مشتمل بر جای‌گشت‌ها گشته‌ایم، می‌توانیم قواعد و ضوابط گروه‌بندی آن‌ها را ارائه کنیم. ... چنین برمی‌آید که ساختار هر اسطوره‌ای به همراه جمیع روایت‌های آن با قالب زیر تطابق دارد:

$Fx(a): Fy(b) \sim Fx(b): Fa-1(y)$ در این معادله دو حد a و b با دو کارکرد X و Y ملازم است (استروس، ۱۳۷۳: ۱۵۷). البته استروس برای مساوی بودن دو طرف معادله شروطی را ذکر کرده است: «۱. نخست ضد یک حد جانشین آن حد شود (در قضیه فوق a و $a-1$)؛ ۲. شرط دوم آن که ارزش نقش یا کارکرد حد در دو جزء (در قضیه فوق a و Y) مقلوب هم باشند (همان). در سیر داستان، یکی از والدین یا نمایندگان آنان در تقابل با قهرمان قرار می‌گیرند. پدر یا مادر که در سیر داستان نقشی تعیین‌کننده دارد، با نماد a و قهرمان را با نماد b نشان می‌دهیم. کارکردهای دو گروه نسبت به کشور، در دو دسته کلی جای می‌گیرند: الف) پشت کردن به سرزمین؛ ب) حمایت از سرزمین و تمایل به آن. مورد الف که کارکردی منفی است با نماد X و مورد ب که عمل‌کردی مثبت است با نماد Y نشان می‌دهیم. با استفاده از این نمادها، جای‌گشت‌های هر داستان می‌توان تنظیم کرد. در داستان سهراب، رستم (a) به سرزمینی بیگانه می‌رود و با تهمینه وصلت می‌کند و فرزند حاصل از این وصلت، پهلوانی نیرومند برای دشمن می‌شود. اعمال رستم و نتیجه آن را می‌توان با عنوان پشت کردن به سرزمین خود، کارکردی منفی دانست [$Fx(a)$]. سهراب (b) جویای پدر است و می‌خواهد با اصلاح ساختار ایران، جای‌گاه او را ارتقا بخشد (Y). این عمل‌کرد او، مثبت و پسندیده است [$Fy(b)$]. با این حال، راه رسیدن به هدف را اشتباه انتخاب می‌کند. هم‌کاری با دشمن و حمله به ایران برای او کارکردی منفی محسوب می‌شود [$Fx(b)$]. درنهایت، قهرمان دورگه ($a-1$) به دست پدر که داستان با او شروع شده است، کشته می‌شود. این کارکرد برای سرزمین پدر و ایرانیان مثبت است [$Fa-1(y)$]. بر این اساس، الگوی منطقی داستان چنین است:

$Fx(a)$:	$Fy(b)$:	$Fx(b)$:	$Fa-1(y)$
رفتن رستم به سرزمین دشمن و تولد سهراب	:	تمایل سهراب به رستم و ایران	:	اقامت در سرزمین بیگانه و حمله به ایران	:	کشته شدن سهراب به دست رستم

داستان فرود، از نظر اسطوره‌ها و نیز جای‌گشت‌ها، با داستان سهراب تشابهی بسیار دارد و جابه‌جایی‌های چندانی در آن رخ نداده است. سیاوش (a) به سرزمین توران می‌رود و با جریره ازدواج می‌کند و فرود به دنیا می‌آید [Fx(a)]. فرود (b) با توصیه جریره برای همراهی با سپاه ایران و انتقام خون پدر آماده می‌شود [Fy(b)]. در داستان، کی خسرو جانشین سیاوش می‌شود (a) و طوس و سپاه ایران، نماینده او در برابر فرود هستند (a). با توجه به اقامت فرود در توران، او برای سپاه ایران، انیرانی به‌شمار می‌آید. فرود در برابر این تفکر از خود دفاع می‌کند و به ایرانیان حمله می‌کند [Fx(b)]. با وجود کوشش‌های فرود، ایرانیان او را می‌کشند [Fa-1(y)].

Fa-1(y)	:	Fx(b)	~	Fy(b)	:	Fx(a)
کشته شدن فرود به دست ایرانیان	:	اقامت در سرزمین بیگانه و حمله به سپاه ایران	~	آمدگی فرود برای همراهی با سپاه ایران	:	رفتن سیاوش به سرزمین دشمن و تولد فرود

همان‌طور که اشاره شد، داستان سیاوش در بسیاری از جهات، با داستان‌های سهراب و فرود تقارن دارد. مادر سیاوش (a) با فرار از کشور خود، با کاوس ازدواج می‌کند و سیاوش متولد می‌شود. پشت کردن او به سرزمین اصلی، برای او عملکردی منفی است [Fx(a)]. سیاوش (b) با رفتن به توران و اقامت در آن‌جا، عمل‌کردی برخلاف عمل‌کرد مادرش نشان می‌دهد [Fy(b)]. اقامت اولیه سیاوش در ایران، حمله به تورانیان و نیز ترسیم تصاویر کاوس و دیگران بر کاخ که نشان‌دهنده دل‌بستگی او سرزمین پدری است، برای او عمل‌کردی منفی به‌شمار می‌آید [Fx(b)]. وی درنهایت با سعایت گرسیوز و به فرمان افراسیاب کشته می‌شود. هر دو را می‌توان جانشین مادر سیاوش دانست [Fa-1(y)].

Fa-1(y)	:	Fx(b)	~	Fy(b)	:	Fx(a)
کشته شدن سیاوش به دستور افراسیاب	:	اقامت در سرزمین پدر و حمله به توران	~	صلح با افراسیاب و رفتن به توران	:	رفتن مادر سیاوش به سرزمین دشمن و تولد سیاوش

اگر خواست کاوس را عامل ازدواج او و مادر سیاوش بدانیم و برای آمدن مادر سیاوش به ایران کارکردی در نظر بگیریم، جدول جای‌گشت‌ها تغییرات اساسی خواهد داشت. کاوس (a) با ازدواج با بیگانه عمل‌کردی منفی دارد [Fx(a)]. سیاوش (b) تا پیش از

رفتن به توران، به ایران وفادار است و به آن عشق می‌ورزد [Fy(b)]. رفتن از ایران برای او عملی ناپسند است و ازدواج و اقامت در آن جا عمل کردی منفی محسوب می‌شود [Fx(b)]. چوگان بازی خصمانه ایرانیان و نیز نقش تصاویر کاوس و ایرانیان، حسادت گرسیوز را برمی‌انگیزد. می‌توان گفت نقش پنهان ایرانیان در مرگ سیاوش از حسادت گرسیوز کم‌تر نیست و منجر به مرگ قهرمانی می‌شود که به کشورش پشت کرده است [Fa-1(y)].

Fx(a)	:	Fy(b)	~	Fx(b)	:	Fa-1(y)
ازدواج کاوس با زنی انیرانی و تولد سیاوش	:	اقامت سیاوش در ایران و حمله به توران	~	صلح با افراسیاب و سکونت در توران	:	کشته شدن سیاوش به دلیل عمل کرد پنهان ایرانیان

چنین خوانشی از داستان سیاوش، ساختار آن را بر ساختار داستان‌های سهراب و فرود منطبق می‌کند و تفاوت‌های موجود در ساختار داستان‌ها، به تفاوت در جای‌گزینی اشخاص به جای یک‌دیگر، تقلیل می‌یابد و می‌توان الگویی کلی برای هر سه داستان ترسیم کرد:

Fx(a)	:	Fy(b)	~	Fx(b)	:	Fa-1(y)
ازدواج پدر با زنی انیرانی و تولد قهرمان	:	علاقه قهرمان به سرزمین پدری	~	پشت کردن قهرمان به سرزمین پدری	:	مرگ قهرمان به دست پدر

بر اساس این الگوی کلی ترسیم شده برای ساختار داستان‌ها، می‌توان اقامت قهرمان در سرزمین مادری و تمایل به آن را از دلایل مهم وقوع تراژدی در هر سه داستان دانست. کوشش آگاهانه یا ناآگاه ایرانیان برای کشتن قهرمان، به دلیل غیر قابل قبول بودن تعلق فرزند به سرزمین مادری، بر تقابل فرهنگ مردسالار ایرانی با فرهنگ مادرسالار همسایگان و گاه دشمنان ایرانی دلالت دارد.

نتیجه‌گیری

تحلیل اساطیر و حماسه‌ها بر مبنای نظریه ساختارگرایانه استروس، به سبب در نظر گرفتن جمیع روایات و با کنار نهادن جست‌وجو برای روایت اصیل هر اسطوره، روشی مناسب برای درک این داستان‌ها و کشف دلالت‌های پنهان آنهاست. با کنار نهادن

افزوده‌های هر اسطوره و رسیدن به واحدهای سازنده آن، شباهت‌های میان روایات مختلف آشکار می‌شود و تقابل‌های دوگانه استخراج شده راه را برای رسیدن به ساختار نهایی آن هموار می‌کند. در پژوهش حاضر که بر اساس این نظریه انجام گرفت، سه داستان سهراب، سیاوش و فرود بررسی شد. این سه داستان که از ماجراهای غم‌انگیز شاهنامه هستند، از ساختاری مشابه پیروی می‌کنند. قهرمانان هر سه داستان، از پهلوانان دورگه شاهنامه هستند و از پدری ایرانی و مادری غیرایرانی متولد شده‌اند. علاقه به سرزمین پدری و توجه و خدمت به سرزمین مادری از ویژگی‌های مهم و مشترک این سه قهرمان است که پایان تراژیک برای هر سه قهرمان رقم می‌زند. تقابل‌های دوگانه خودی/بیگانه (ایرانی/انیرانی)، پدر/پسر و پدرسالاری/مادرسالاری، سه تقابل مهم در داستان‌های یادشده است. در شکل‌گیری حوادث و به‌ویژه حوادث غم‌انگیز و تراژیک عوامل متعددی دخیل است و منحصر کردن سبب وقوع ماجرا به عاملی یگانه صحیح نیست. در کنار عواملی که در پژوهش‌های پیشین به آن اشاره شده است، می‌توان اقامت در سرزمین مادری را عاملی مهم در وقوع فاجعه دانست. این عامل که بر اساس تقابل خودی/بیگانه شکل گرفته است، حاصل تفکری است که فرزندان حاصل از ازدواج‌های برون‌هم‌سری را، در صورتی که در سرزمین پدری ساکن نشوند، بیگانه می‌داند و با او همانند دشمن برخورد می‌کند. حتی در مواردی چون داستان سهراب و فرود، برخورد و مبارزه با قهرمان دورگه بر نبرد با دشمن اصلی ارجحیت دارد و کوشش‌ها در جهت کشتن قهرمان شکل می‌گیرد و اعمال به‌ظاهر اتفاقی ایرانیان منجر به مرگ قهرمان می‌شود. این امر به دلیل تقابل تفکر مردسالار ایرانی در برابر تفکر مادرسالار فرهنگ‌های دیگر است که نمی‌پذیرد کودکی را که بخشی از وجودش به ایران تعلق دارد، در خدمت سرزمین دیگری ببیند.

پی‌نوشت

۱. خانواده مادربومی (Matrilocal family) به نظامی خانوادگی اطلاق می‌شود که «در آن از شوهر انتظار می‌رود نزدیک پدر و مادر هم‌سر زندگی کند» (گیدنز، ۱۳۸۱: ۸۰۴). در این گونه خانواده‌ها، فرزند نیز در محل سکونت مادر زندگی می‌کند. این خانواده در تقابل با خانواده پدربومی (Patrilocal family) است. پدربومی نظامی خانوادگی است «که در آن از زن انتظار می‌رود نزدیک والدین شوهر زندگی کند» (همان: ۸۰۷).

فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۴). «فرضیه‌ای دربارهٔ مادر سیاوش»، *نامهٔ فرهنگستان*، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۳، صص ۲۷-۴۶.
- استروس، کلود لوی. (۱۳۷۳). «بررسی ساختاری اسطوره»، ترجمهٔ بهار مختاریان و فضل‌الله پاک‌زاد، *ارغنون*، شمارهٔ ۴، صص ۱۳۵-۱۶۰.
- استروس، کلود لوی. (۱۳۸۶). *توتمیسم*، ترجمهٔ مسعود راد، تهران: توس.
- اسدی توسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۵۴). *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتاب‌خانه طهوری.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۸). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: انجمن آثار ملی.
- البرو، مارتین. (۱۳۸۰). *مقدمات جامعه‌شناسی*، ترجمهٔ منوچهر صبوری، تهران: نی.
- باتامور، تام. (۱۳۹۲). «ساختارگرایی»، *فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم*، ویلیام آتویت و تام باتامور، ترجمهٔ حسن چاوشیان، تهران: نی، صص ۵۴۹-۵۵۰.
- برسلر، چارلز. (۱۳۸۶). *درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی*، ترجمهٔ مصطفی‌عابدینی‌فرد، تهران: نیلوفر.
- بهنام‌فر، محمد و علی‌اکبر رضادوست. (۱۳۹۰). «نگاهی به عناصر اسطورهٔ جمشید بر اساس منطق مکالمهٔ اساطیر»، *ادب و زبان دانش‌گاه باهنر کرمان*، شمارهٔ ۳۰ (پیاپی ۲۰)، صص ۱۰۱-۱۲۷.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۱۰). *ادبیات مزدیسنا (یشت‌ها)*، ج ۲، بمبئی: انجمن زردتشتیان ایرانی بمبئی.
- پیازه، ژان. (۱۳۸۴). *ساختارگرایی*، ترجمهٔ رضا علی‌اکبری‌پور، تهران: کتاب‌خانهٔ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- چندلر، دنیل. (۱۳۸۶). *مبانی نشانه‌شناسی*، ترجمهٔ مهدی پارسا، تهران: سورهٔ مهر.
- چهارمحالی، محمد، مریم شعبان‌زاده و محمود حسن‌آبادی. (۱۳۹۶). «ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریهٔ لوی استروس»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال ۱۳، شمارهٔ ۴۹، صص ۷۵-۱۰۷.



- حسینی، روح‌الله و اسدالله محمدزاده. (۱۳۸۵). «بررسی ساختار تقابل رستم و اسفندیار بر اساس نظریه تقابل لوی استروس»، *پژوهش‌های زبان‌های خارجی*، شماره ۳۱، صص ۴۳-۶۴.
- حق‌پرست، لیلا و مریم صالحی‌نیا. (۱۳۹۴). «رمزگشایی الگوی اسطوره‌ای نجات خورشید در هفت‌خان»، *جستارهای ادبی*، شماره ۱۸۸، صص ۴۹-۶۶.
- حق‌پرست، لیلا و هم‌کاران. (۱۳۹۵). «ساختار اسطوره‌ای نخستین نبرد قهرمان هندوایرانی»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۴۰، صص ۲۱-۵۰.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). *سخن‌های دیرینه*، تهران: افکار.
- رضایی دشت‌ارژنه، محمود. (۱۳۹۲). «نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس روی‌کرد ساخت‌شکنی»، *شعرپژوهی (بوستان ادب) دانش‌گاه شیراز*، سال ۵، شماره ۲، صص ۳۹-۶۰.
- *روایت پهلوی*. (۱۳۶۷). ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ریویز، کلود. (۱۳۸۴). *درآمدی بر انسان‌شناسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- زمردی، حمیرا. (۱۳۸۵). *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی*، خمسه نظامی و منطق‌الطیر، تهران: زوار.
- سلدن، رامان و پیترو ویدسون. (۱۳۸۸). *راه‌نمای نظریه ادبی معاصر*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- شوالیه، ژان و آلن گربران. (۱۳۸۴). *فرهنگ نمادها*، ترجمه و تحقیق سودابه فضائلی، ج ۵، تهران: جیحون.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۳۳). *حماسه‌سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر.
- عبادی‌جمیل، سعید، محمود رضایی دشت‌ارژنه و گلناز قلعه‌خانی. (۱۳۹۵). «بررسی اسطوره ضحاک بر اساس ساختار تقابل‌های دوگانه کلود لوی استروس»، *جستارهای نوین ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)*، شماره ۱۹۵ (شماره چهارم)، صص ۶۷-۹۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۲، نیویورک: بنیاد میراث ایران.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۳، نیویورک: بنیاد میراث ایران.
- فرنبرگ دادگی. (۱۳۶۹). *بندهش*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- فروم، اریک. (۱۳۷۸). *زبان از دست رفته*، ترجمه ابراهیم امانت، تهران: مروارید.
- فولی، رابرت. ای. (۱۳۹۲). «انسان‌شناسی»، *فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم*، ویلیام آتویت و تام باتامور، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نی، صص ۱۲۲-۱۲۷.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۶۶). «سهراب و سیاوش، گومیچشن و ویچارشن»، *چیستنا*، شماره ۴۵ و ۴۶، دی و بهمن، صص ۴۶۳-۴۷۱.
- کمپیل، جوزف. (۱۳۹۲). *قهرمان هزار چهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
- گلدمن، لوسین. (۱۳۶۹). *نقد تکوینی*، ترجمه محمدتقی غیاثی، تهران: نگاه.
- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۱). *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- لورا گوران، آندره. (۱۳۷۰). «انسان‌شناسی و مردم‌شناسی»، ترجمه اصغر عسکری خانقاه، *نامه علوم اجتماعی دانش‌گاه تهران*، ج ۲، شماره ۲، صص ۲۷۳-۲۸۰.
- مداح هراتی، قاسم. (۱۳۲۵). *جهان‌گیرنامه*، بمبئی: چاپخانه سلطانی.
- محسنی، منوچهر. (۱۳۸۶). *بررسی در جامعه‌شناسی فرهنگی ایران*، تهران: پژوهش‌گاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- مختاری، محمد. (۱۳۶۹). *اسطوره زال (تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی)*، تهران: آگه.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۱). *سوغ سیاوش*، تهران: خوارزمی.
- مول، ژول. (۱۳۵۴). *دبیاچه شاهنامه*، ترجمه جهان‌گیر افکاری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- Strauss, Claud Le'vi(1963) *Structural Anthropology*, translated from French by Claire Jacobson and Brooke Grundfest Schoepf, New York, Basic Books